

خاموشی برای چی؟

" کاکه " ها را در گذشته ها بر مبنای درازی شف دستار، زیبائی لباس ، رسائی قامت و وزنهٔ قدم هایشان در خیابان های شوربازار کابل آزمایش می کردند که به حق وقت آنها گذشته است. امروز دیگر نمی توان به قامت بلند، قدم های موزون، سیمای آرایشگاه دیده و معطر و تن کت و شلوار (کرتی و پتلون) پوش و کراوات (نکتائی) زده معیار آدمیت گفت و فخر آدمی را درین قالب سنجش کرد زیرا " تن آدمی شریف است به جان آدمیت " از جانبی آدم های جنگلی، متعفن و پر موی دوران "جهاد" دیروز که در کردار و پندار فرقی با انسان گونه های درندهٔ هزاره های پیشین نداشتند و هر گردنی را که بالا و پائینش نمای آدمگری می داد تیغ میزدند نیز امروز مندیل سیاه و ریش و سبیل چرکین دیروز را دور انداخته زیبا پوش شده اند و خرام آدمگری میکنند در حالیکه چیزی از جانور صفتی خود نباخته اند. پس باید پرسید که آیا ما تا آن سطح منحط شده ایم که پیکار برای دفاع از ارزش های انسانی را در جلوه گری و بزرگ منشی های بی اثر و بی کیفیت پایان یافته میدانیم؟ آیا ثمر یک عمر مبارزه و قربانی ها، سینه در برابر خنجر جهل و سیاهی سپر ساختن ها، در گورستان عزیزان ناله کردن ها، در خاک و خون خفتن ها و همه درد و رنجی که یک نسل تمام تحمل اش میکند اینست که امروز حتی شهادت بیان اعتراض در برابر بیداد را از دست داده ایم؟

در مجالس تبهکاران، بلند می نشینیم، اندرز و ارشاد برادری سر میدهیم، در وصف آنها مدیحه می سرائیم، بلبل گونه خوشخوانی میکنیم، کف میزنیم و گاهی با رقص لب به رسم تزویر بسم الله میگوئیم تا ارضای خاطر " برادران " کمائی شود اما در برابر جنایات آنها لبان خود را میدوزیم و حرفی به زبان نمی آوریم. مگر فرهنگ مبارزهٔ سیاسی در کشور ما تا آنجا در قهقرا فرو رفته که در آسایش، فضل دموکراسی و مدنیت می فروشیم

ولی زمانیکه خود را در کشاکش ناسازگاری های دهر و معرکه پاسخگوئی به آنچه که مدعایش استیم می بینیم از سنگ صدا برخیزد و از ما نی.

این چگونه دموکراتیک بودن و چگونه شیوه مبارزه برای دموکراسی است که نمونه اش را برخی وابستگان چپ پیشین و امروزه "دموکرات" شده به خورد مردم میدهند؟ آیا سیطره سیاهی بر فضای جامعه افغانی روان و ضمیر ما را این قدر سیاه ساخته است که در برابر چالش نبرد در راه حق و عدالت به عقب دیوار میرویم و در حیثیت تماشاگر حادثه به نظاره می پردازیم تا روباه جنگل دین فروشان ادوار اوسطی که قمری تازه پروبال کشیده را در دهان دارد از سلطان قلمرو ظلمت "جهاد" و مافیا تمنای گردن زدن شکار را کند تا مبادا قمری های دیگری همت پرواز بسوی آزاد زیستن و آزاد سرودن را بیاموزند و سلطان از فرمانبر و روباه از شکار محروم گردد.

درین اواخر مردم افغانستان و جهانیان به دوام رسوائی های زنجیره ای حاکمیت جهادی - مافیائی در کشور ما شاهد یک مضحکه تکان دهنده دیگر اند. جوانی که نخستین گلهای بهارستان عمرش به شگفتن آغاز میکند بخود جرئت میدهد تا به "تابو" های که در گستره هزاره و نیم، استخوان جامعه را خورد کرده و خندق های دراز و عریض پر از گنداب و مرداب در سرا راه تمدن و ترقی سرزمین ما حفر کرده اند، سری زند تا شود که در دنیای مرموز آنسوی "تابو" ها کشفیاتی انجام دهد.

حرف بر سر پرویز کامبخش است. این جوان نگارنده و دانشجوی ۲۳ ساله که جرئت و شهامت او شایسته ستایش و سزاوار هزار بار آفرین گفتن است در زیر چکمه های سیاه حاکمیت سوسماران آدمخور، از مرز آموزش آنچه اولیای وزارت تحصیل افکار جهادی - قرون اوسطائی رژیم جمهوری اسلامی افغانستان در دانشگاه های کشور مقرر کرده اند فراتر می رود و دست به تجسس میزند تا بداند که عوامل نابرابری انسان ها و سرکوب وحشیانه نیمی از پیکر جامعه که زنان اند از کجا منشأ میگیرند؟ وقتی به سرنخ حل "معما" دست می یابد و خوانش آنرا به دوستان دانشگاهی خود توصیه میکند اختاپوت امنیت جهادی به سروقتش می رسد و روانه سیه چالش میسازد. دیری نمی گذرد که

"دادگایان" دهشت و بیداد جهادی چوبه دار را روی حال او میدانند و حکم نابودکردنش را صادر می کنند. جمعی از کهنسالان پرورش یافته در چاردیواری های مکتب شیطنت اخوان الانگلیس که حال با مغز های موریانه خورده و دیده های نزله ای در یک جماعت مسخره بنام «مشرانو جرگه» کنار هم لمیده اند نیز به همکیشان جلاد خود در زادگاه (بندگاه) پرویز پیام تهنیت و حمایت می فرستند و طلب تطبیق حکم می نمایند.

حال پرسشی به میان می آید: آیا در کشور جهاد - مافیا - طالب زده و به غارت رفته افغانستان هیکلی وجود ندارد تا زبان به اعتراض بگشاید و در دفاع از آدمیت، " جان آدمیت " و جان پرویز که میخواست درفش آدمیت را به اهتزاز درآورد صف آرائی کند؟ پاسخ اینست که وجود دارد. شماری از ژورنالیستان رسالتمند و آزاد اندیش به این ره رو آورده اند تا به دفاع از قلم و دیدگاه تازه جوانه زده پرویز برخیزند و نگذارند که آرمان این جوان در نطفه خاموش گردد ولی همانگونه که جلادان " بلخ " تبارک الله "مشران" کابل را در چانته دارند و از هیچگونه بیداد گری حیائی به رخ نمی آورند، اینها نیز به تکیه گاه سیاسی و حمایت نیروهای مترقی و دموکراتیک نیاز مند اند تا سد راه ویرانگری فرهنگ انسانی و خفه سازی ندای آزادی جوئی گردند.

از بدنه حزب پیشین دموکراتیک خلق افغانستان و دیگر تشکل های دموکرات و چپ آن دوران فراوان حزب، سازمان، نهضت و تشکیلات قد کشیده اند که تا حال برخی آنها از همان غداران حاکم جواز حضور در دست دارند و اگر نمایشگونه هم است در اینجا و آنجا شهر کابل و شهر های دیگر کشور نمایان می شوند و مجلس و محفل و همایش برگزار می کنند.

چرا احزاب و سازمان هایی که با ادعا های بلند بالای مبارزه برای آزادی و دموکراسی گاه گاهی خود را تا آنجا متصل به حق میدانند که گوئی پراگماتیسم را از نو کشف کرده اند، لب نمی گشایند و در دفاع از یک جوانی که جز جستجوی دریافت حقیقت گناه دیگری مرتکب نشده حرفی به زبان نمی آورند و خاموش اند؟ بیشترین اعضای این سازمان ها

خود در مدرسه دفاع از انسان و انسانیت تربیت و بزرگ شده اند و به نقد پیکار در فراز و نشیب مبارزه سیاسی موهای خود را سفید کرده و تجارب هنگفتی ذخیره کرده اند ولی امروز آشکار نیست به چه انگیزه ای از کنار دشواری های نبرد سیاسی رد می شوند و خلوت را بر فعالیت رجحت می دهند. مگر ممکن است با لباس زیبا، سرو صورت تمیز و سخن باب شنیدن برای هر گوش و ناگوشی در برابر دشمنه جهالت تاب مقاومت آورد و حرف عدالت را به کرسی نشاند؟ حقا که نمی شود. زیبا پوشی و تمیز صورتی بدون شک جزء از اداب زمانه ماست اما ممثل دادخواهی و دفاع از حق آنانیکه زیر شکنجه بیداد گران و خفاشان شب پرست عذاب می کشند به هیچ وجه.

این قلم از آن دوستان تمنا می برد، همانگونه که زیبائی بیرونی انسان را در افغانستان امروز " جنگل مجاهد و طالب " به گونه احسن تمثیل می نمایند، سر خود را از پنجره خاموشی بیرون کنند، حامی ارزش های واقعی انسانی گردند و طور سازنده و اثر گذار به معرکه نبرد راستین داخل شوند.

ایجاد کمیته دفاع از پرویز کامبخش و راه اندازی تظاهرات می تواند نخستین گام درین راستا باشد تا پیام مبارزه آنها برای آزادی و دموکراسی جدی تلقی گردد و بتوانند خود را حد اقل در سطح دوصد دوشیزه و خانم باشهامت کابل که برای آزادی پرویز کامبخش به خیابان ها ریختند تبارز دهند و الی به قول بوکسران، دستمال باندازند و رفع زحمت کنند تا جایشان را یا دوشیزه گان و خانم های مبارز افغان بگیرند و یا راه دیگری برای گشایش گره های درهم پیچیده جامعه افغانی جستجو و پیدا شود.

با ژست در مدار سیاست، با خود نمائی در قبای سیاست، با پرحرفی پیرامون سیاست نمی توان مبارزه سیاسی کرد. مبارزه سیاسی باید از اندیشه الهام گیرد، راه خود را در لایه های گوناگون اجتماع که از اکثریت اهل زحمت و اقلیت مفتخور متشکل اند باز کند و زمینه های تطبیقی یابد غیر از آن، این همه غوغای سیاسی که از نام مردم عنوان می گیرد جز شنا در محور ظاهر فریبی و لغزیدن به مسیر فریب دادن دیگران چیز دیگری نخواهد بود. اگر ما تغییر پندار و کردار سیاسی نکنیم، خود را در مقابله با ناسازگاری های

واقعاً موجود و تلخ جامعه افغانی قرار ندهیم و درد و رنج این ناسازگاری ها را نپذیریم به یقین پرویز کامبخش و پرویز های زیادی را از دست خواهیم داد. نباید فراموش کرد که ما در حلقه جانیان و آدمکشان قرن گیر افتاده ایم و با مماشات و جان برادر گفتن ها نمی توانیم ازین ورطه نجات یابیم مگر اینکه دست بدست هم داده عاقلانه در پی مجرای بیرونرفت شویم.

پیش ازاینکه آخرین سطر های این خامه جمع و جور می شدند اتفاقاً اعلامیه حزب متحد ملی در رابطه با موضوع بالا به دسترس نگارنده قرار گرفت که موجب شگفتی و حیرت شد.

در اعلامیه آمده است: " شورای عالی حزب متحد ملی افغانستان فیصله محکمه ابتدائی ولایت بلخ را درمورد حکم اعدام محترم پرویز کامبخش ژورنالیست جوان کشور، غیر عادلانه میدانند. "

درینجا باید تأملی بر " حکم اعدام " و تناسب آن با واژه " غیر عادلانه " صورت گیرد. با وجود آنکه قتل انسان و صدور احکامی ازینگونه نه مجاز است و نه قابل درک ولی اگر قاتل و جنایت کاری از تبار طالب و مجاهد که قتل صدها و هزاران را به گردن دارد، روزگاری شمشیر دادخواهی مردم سرش را از تنش جدا کرده به جهنمش می فرستد می تواند روان بازمانده گان قربانیان را آرامش ببخشد و نشانه عدالت پنداشته شود ولی اگر جنایت کار خود فرمان اعدام بیگناهان را صادر میکند این دیگر تنها " غیر عادلانه " نیست بل جنایت آشکاریست که باید شدیداً نکوهش گردد نه اینکه صرفاً غیر عادلانه خوانده شود.

در ادامه میخوانیم: " شورای عالی حزب متحد ملی افغانستان توقع میبرد که محکمه نهائی محترم پرویز کامبخش در مطابقت به قانون اساسی کشور و معیار های جهانی حقوق بشر صورت گیرد و نباید با نورم های بنیادی تعمق دموکراسی که آزادی بیان مشخصه آنرا تشکیل میدهد برخورد سطحی صورت گیرد. "

این بیان صریحاً نشان میدهد که حزب متحد ملی در واقعیت بر زندانی شدن پرویز کامبخش مهر تا ئید می گذارد و محکمهٔ نهائی آنرا در "مطابقت به قانون اساسی کشور" مطالبه مینماید.

چنین بر می آید که جناب نورالحق علومی، رئیس حزب متحد ملی افغانستان که زمانی در علوم سیاسی و نظامی از دیگر همقطاران یک سر و گردن بالا بودند حال در تفکیک مفاهیم جنایت و " غیر عادلانه " به دشواری روبرو اند، اضافه بر آن از چماقداران قانون اساسی جهادی توقع دارند تا معیار های جهانی حقوق بشر را رعایت نمایند (مگر در شش سالی که گذشت کسی این معیار ها را رعایت کرده است؟) و برخورد سطحی نکنند.

حزب متحد ملی به مثابهٔ یک سازمان سیاسی دموکراتیک **اگر واقعاً چنین است** یا باید در حمایت از ندای آزادیخواهان کشور صدور حکم اعدام پرویز کامبخش را یک عمل جنایت کارانه خوانده آزادی فوری او را مطالبه مینمود و یا مانند قبل خاموشی اختیار میکرد. خاموشی، آبرومندانه تر! میبود تا نشر اینگونه اعلامیهٔ دو جمله ای بی کیفیت.

تا هنوز زمینه های فراوانی برای بسیج و تشکل نیرو های مترقی و دموکراتیک در جهت صف آرائی در برابر سلطهٔ ظلمت و سیاهی در اختیار اند و نباید از دست روند و الی تبریئه نامه ای برای آینده نخواهیم داشت.

02022008

www.ayenda.org